

بسم الله الرحمن الرحيم

اصول فقه ۴

منبع:

دروس فی علم الاصول
الملقۀ الاولى و الثانية فی اسلوبها الثانی
(آقای ایروانی)

استاد: علم الهدی



مدیریت حوزه علمیه خواهران استان قم
مرکز آموزش های غیر حضوری

اداره تولید محتوا

اصول عملی

قاعدهٔ اوّلیّه

حکم عقل در مورد شکّ در تکلیف با قطع نظر از شرع:
دو مسلک:

۱ - مشهور: قبح عقاب بلا بیان = برائت عقلی

یعنی حقّ طاعت مولا مختصّ به تکالیف معلوم است.

۲ - مصنف: حقّ الطاعة = احتیاط عقلی

یعنی حقّ طاعت مولا شامل همهٔ تکالیف مکشوف برای مکلف است، و لو
کشف آن در حدّ احتمال باشد، مگر آنکه مولا خود این حقّ را ساقط کند.
(یعنی اذن مخالفت دهد).



ادلّه مسلک قبح عقاب بلا بیان

دلیل اوّل:

الف - مقتضی حرکت عبد علم او به تکلیف است.

ب - پس عقاب بر تکلیف مجهول یعنی عقاب بر عدم تحرّک عبد در فرض نبود مقتضی برای حرکت او، و این قبیح است.

دلیل دوم:

در سیره عقلاء عقاب عبد بر تکلیف مجهول تقبیح شده است (حقّ طاعت به تکلیف معلوم اختصاص داده شده است).



ردّ دلیل اوّل:

مقتضی حرکت عبد حقّ طاعت مولا است، نه علم او به تکلیف.
پس باید دید حقّ طاعت مولا تا کجا است؟
اگر بگوییم: حقّ طاعت شامل تکالیف مشکوک نمی‌شود، مصادره به مطلوب است.
و تا وقتی ثابت نشود که حقّ طاعت شامل تکالیف مشکوک نمی‌شود، نمی‌توان مدّعی شد
که عبد در تکالیف مشکوک فاقد مقتضی حرکت است.

ردّ دلیل دوم:

قیاس مع الفارق است.
حقّ طاعت خدا ذاتی است و حقّ طاعت عقلاء جعلی است و بین این دو ملازمی نیست.
سعه و ضیق دایره حقّ طاعت جعلی، تابع جعل جاعل است.
اما سعه و ضیق دایره حقّ طاعت ذاتی را وجدان کشف می‌کند.

قاعده ثانویه

حکم شرع در مورد شک در تکلیف:

مشهور: برائت شرعی.

در نتیجه قاعده اولی و ثانوی:

۱ - بنا بر مسلک قبح عقاب بلا بیان هم سو است.

۲ - بنا بر مسلک حق طاعت ناهمسو است، اما مشکلی نیست؛ زیرا:

برائت شرعی یعنی شارع حق طاعت خود را اسقاط کند.

و گفتیم که حکم اولی عقل به احتیاط منوط به عدم اسقاط حق طاعت از سوی مولا است.



ادله برائت شرعیه

آیات:

۱ - آیه نفی تکلیف: «لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا مَا آتَاهَا».

نحوه استدلال:

۱ - مراد از «ما» چیست؟

الف - مال

ب - فعل

ج - تکلیف

د - همه موارد

قدر متیقن: مال است؛ زیرا حسب سیاق آیه، مورد آن اموال است، اما مورد
مخصّص نیست. پس به موجب اطلاق آیه، «ما» حمل بر همه موارد می شود.



۲ - مراد از «ایتاء» چیست؟

ایتاء هر چیزی متناسب با آن است، پس:

ایتاء مال = اعطاء مال.

ایتاء فعل = قدرت دادن بر انجام فعل

ایتاء تکلیف = اعلام تکلیف.

**نتیجه = خداوند کسی را مسؤول نمی کند، مگر در قبال تکلیفی که
به او اعلام کند = برائت**



رد استدلال:

حمل «ما» بر همه موارد ممکن نیست.
دلیل:

الف - اگر مراد از «ما» تکلیف باشد، مفعول مطلق برای «لا یکلّف» است. اما اگر مراد از «ما» مال باشد، مفعول به برای «لا یکلّف» است.

ب - نسبت فعل به هر یک از این دو مفعول، متفاوت از دیگری است؛ زیرا:

نسبت فعل به مفعول مطلق = نسبت حدث به هم‌سنخ خودش

نسبت فعل به مفعول به = نسبت حدث به شیئی مغایر خودش

ج - هیئتی که در جمله به واسطه ذکر فعل و مفعول در کنار هم پدید می‌آید، یا فقط در معنای اوّل به کار می‌رود، یا فقط در معنای دوم.

زیرا استعمال آن در هر دو نسبت = استعمال لفظ در بیش از یک معنا

نتیجه = حمل «ما» بر «مال» (قدر متیقّن) = عدم دلالت آیه بر برائت



۲ - آیه نفی تعذیب: «وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّىٰ نَبْعَثَ رَسُولًا».

نحوه استدلال:

الف - «رسول» = یکی از مصادیق «بیان»
ب - پس مفاد آیه = عذابی نیست تا وقتی بیانی نیامده است = برائت

رد استدلال:

غایت مدلول آیه = عدم عقاب در صورت عدم صدور بیان
مطلوب = عدم عقاب در صورت عدم وصول بیان



۳ - آیه عدم وجدان: «قُلْ لَا أَجِدُ فِي مَا أُوحِيَ إِلَيَّ مُحَرَّمًا عَلَى طَاعِمٍ يَطْعَمُهُ إِلَّا أَنْ يَكُونَ مَيْتَةً أَوْ دَمًا مَسْفُوحًا أَوْ لَحْمَ خِنْزِيرٍ»

نحوه استدلال:

استدلال به نیافتن فعلی در بین محرمات بر براءت

رد استدلال:

نیافتن نبی = نبودن

نیافتن مکلف $\neq$ نبودن



۴ - آیه نفی اضلال: «وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُضِلَّ قَوْمًا بَعْدَ إِذْ هَدَاهُمْ
حَتَّىٰ يُبَيِّنَ لَهُم مَّا يَتَّقُونَ»
نحوه استدلال:

الف - معنای اضلال:

۱ - تثبیت ضلالت

۲ - طرد از رحمت

ب - اضلال منوط به بیان حکم برای عباد = عقاب منوط به عدم وصول
بیان حکم



روایات

۱ - حدیث اطلاق: کل شیء مطلق حتی یرد فیہ نهی
نحوه استدلال:

الف - مطلق = مباح و آزاد

ب - جاهل به حرمت = کسی که نهی بر او وارد نشده

ردّ استدلال:

اجمال روایت

دلیل: وجود دو احتمال در «ورود»:

۱ - صدور ← مطلوب

۲ - وصول



پاسخ رد:

ورود = وصول

دلیل: نیاز ورود - مثل وصول - به طرف دیگر

ردّ پاسخ:

الف - دو احتمال در «طرف دیگر»:

۱ - مکلف ← مطلوب

۲ - متعلّق تکلیف

ب - «حتی یرد إلیه نهی» ← ۱

«حتی یرد فیه نهی» ← ۲



۲ - حدیث رفع: رفع عن أمتي تسعة أشياء: ... وما لا يعلمون ...
نحوه استدلال:

۱ - مراد از رفع:

دو احتمال:

۱ - رفع حقیقی

۲ - رفع ظاهری

هر دو احتمال برای اثبات براءت کافی است، اما احتمال اوّل مستلزم اخذ علم به حکم در موضوع خود حکم است که محال است.

اشکال:

اخذ علم به جعل در موضوع مجعول ممکن است.

جواب:

ظاهر حدیث: وحدت «ما رفع» با «ما لا يعلمون»
پس نمی توان گفت: جعل نامعلوم است اما مجعول مرفوع است.



۲ - دایره شمول حدیث رفع

سه نظریه:

۱ - اختصاص به شبهه موضوعیه

به مقتضای وحدت سیاق، مراد از «ما لا یعلمون»، «فعل خارجی» است.

اشکال:

مراد از ما: شیء

وحدت سیاق مقتضی وحدت معنای مستعمل است، نه وحدت مصادیق آن



۲ - اختصاص حدیث به شبهه حکمیه

زیرا: ظاهر «ما لایعلمون»: مراد از «ما» همان چیز نامعلوم است.
اگر مراد از موصول، تکلیف باشد، نسبت عدم علم به آن صحیح است.
اما اگر مراد از موصول، «موضوع خارجی» باشد، نسبت عدم علم به آن صحیح نیست.

اشکال:

- ۱ - می‌توان گفت: مراد از موصول «عنوان» متعلق حکم باشد که در شبهه موضوعیه، وجود آن نامعلوم است.
- ۲ - بر فرض اراده تکلیف از موصول، تکلیف فعلی مراد است که در هر دو شبهه مجهول است.



۳ - عمومیت نسبت به هر دو شبهه

الف - عمومیت منوط به حمل «ما» بر معنای جامع بین دو شبهه است.

ب - معنای جامع؟

۱ - شیء

شیء اعم از تکلیف و موضوع خارجی است.

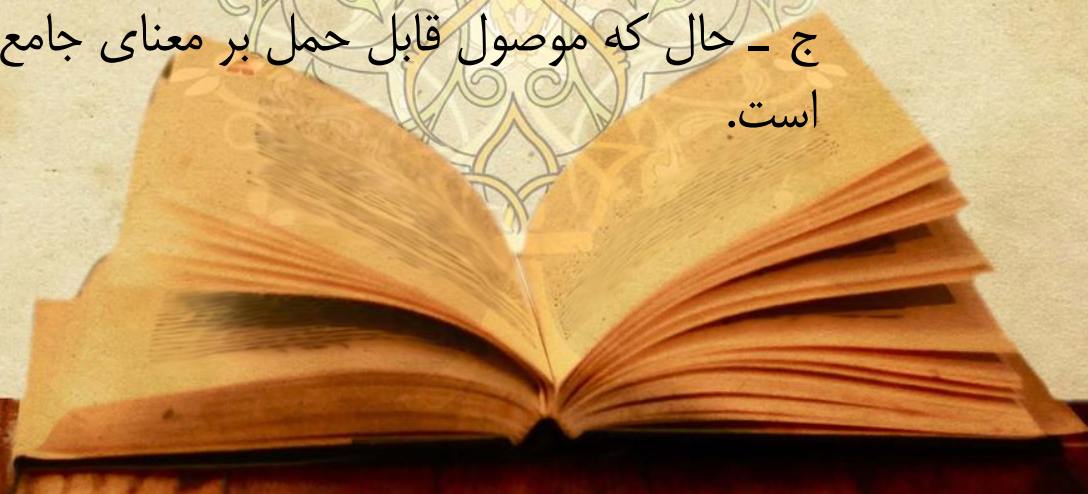
اشکال: اسناد رفع به تکلیف، حقیقی است، اما به موضوع خارجی، مجازی است و استعمال در اکثر از معنا جایز نیست.

جواب: اسناد رفع به تکلیف نیز مجازی است؛ زیرا مقصود، رفع ظاهری است.

۲ - تکلیف فعلی

اگر منشأ شک در تکلیف فعلی، جهل به جعل باشد، شبهه حکمیه است و اگر جهل به موضوع باشد، شبهه موضوعیه است.

ج - حال که موصول قابل حمل بر معنای جامع است، تمسک به اطلاق حدیث صحیح است.



۳ - حدیث حجب: ما حجب الله علمه عن العباد فهو موضوع عنهم نحوه استدلال:

همانند حدیث رفع

وضع = رفع

اشکال اول:

مدلول: برائت در صورت عدم صدور بیان

زیرا: حجب خدا = عدم تبیین خدا

جواب:

اسناد حجب به خدا:

۱ - بما هو شارع = عدم تبیین

۲ - بما بیده زمام الامور = هر نوع حجب واقع در عالم



اشکال دوم:

مدلول: برائت در صورت حجب برای همه عباد

زیرا: حجب ← العباد (عامّ مجموعی)

جواب:

«العباد» ← عامّ استغراقی ← منحلّ به تک تک عباد



۴ - حدیث حلیت: کل شیء فیہ حلال و حرام فهو لك حلال أبداً
حتی تعرف الحرام منه بعینه فتدعه

نحوه استدلال:

موضوع حلیت: آنچه که به حسب واقع احتمال می‌رود حلال یا حرام باشد.

نوع حلیت: ظاهری. زیرا: غایت آن = علم به حرام

حلیت ظاهری = عدم وجوب احتیاط (برائت) در قبال تکلیف مشکوک



اشکال

به دو قرینه مختصّ شبهه موضوعیه است:

قرینه اوّل:

ظاهر «بعینه» = وجود دو قسم حلال و حرام که منشأ شکّ مکلف شده.

قرینه دوم:

«بعینه»:

۱ - در صورت اراده حکمیه = تأکید صرف

۲ - در صورت اراده موضوعیه = احتراز از موارد علم اجمالی

ظاهر قید ← احترازیت



اثبات برائت با استصحاب عدم تکلیف

دو بیان:

۱ - استصحاب عدم جعل تکلیف در صدر شریعت

۲ - استصحاب عدم فعلیت تکلیف قبل از بلوغ



اعتراض محقق نائینی:

الف - اثر مقصود در استصحاب:

۱ - مترتب بر واقع

۲ - مترتب بر عدم علم به واقع

ب - جریان استصحاب $\leftarrow$ ترتب اثر بر واقع
و الا: استصحاب = تحصیل حاصل و لغو

ج - در استصحاب عدم تکلیف: ترتب بر عدم علم به واقع
زیرا: برائت = قبح عقاب بلا بیان $\leftarrow$ عدم علم به تکلیف، نه عدم تکلیف در واقع



جواب اعتراض محقق نائینی:

۱ - انکار مسلک قبح عقاب بلا بیان

۲ - تحصیل حاصل نیست:

اجراء استصحاب عدم تکلیف = اثبات اذن شارع در مخالفت با تکلیف

عقاب بر تکلیف مشکوکی که اذن شارع در مخالف با آن برای ما ثابت است، «**اقبح**»
است از عقاب بر تکلیف مشکوکی که اذن شارع در مخالفت با آن برای ما ثابت نیست.



تعیین محدوده براءت

۱- شرط بودن فحص

اشکال:

اطلاق بعضی از ادله براءت مثل حدیث رفع = براءت مشروط به فحص نیست.

جواب:

- ۱ - مفاد بعض دیگر ادله براءت مثل آیه نفی تعذیب = غایت براءت در معرض وصول بودن بیان است، نه وصول فعلی بیان.
- ۲ - قبلاً دانستیم که انحلال علم اجمالی به ثبوت بعضی از تکالیف مشکوکه منوط به فحص است.
- ۳ - ادله وجوب تعلم، اطلاق مزبور را تقیید می‌زند.



۲ - اقسام شک

۱ - شک در تکلیف:

مشهور: برائت عقلی و شرعی

مصنّف: برائت شرعی فقط

۲ - شک در مکلف به (امثال):

همه: اشتغال عقلی

زیرا: علم به اصل تکلیف + شک در امثال = حکم عقل به احتیاط

تشخیص موارد:

شبهه حکمیه ← واضح و عادتاً شک در اصل تکلیف

شبهه موضوعیه ← خفی

معیار در موضوعیه؟

جواب ابتدایی:

همیشه شک در مکلف به



اشکال:

در موضوعیه:

تکلیف به معنای جعل ← همیشه معلوم
تکلیف به معنای مجعول ← گاهی مشکوک

جواب درست:

مقدمه: تکلیف مقید به قید = فعلیت تکلیف منوط به تحقق قید

۱ - شک در اصل وجود قید

← شک در اصل تکلیف

۲ - علم به وجود قید در یک فرد + شک در وجود آن در فرد دیگر :

در فرض شمولیت حکم نسبت به افراد ← شک در اصل تکلیف

در فرض بدلیت حکم نسبت به افراد ← شک در مکلف به

۳ - علم به اصل تکلیف + شک در تحقق متعلق امر

← شک در مکلف به



۴ - علم به اصل تکلیف + شک در وجود مُسقط

مسقط = آنچه که شارع عدم آن را در تکلیف اخذ کرده باشد.

دو نوع:

۱ - ۴ - اخذ عدم آن در حدوث تکلیف

← شک در اصل تکلیف

۲ - ۴ - اخذ عدم آن در بقاء تکلیف:

مشهور: ← شک در مکلف به (← صورت ۳)

مصنّف:

الف - فی نفسه ← شک در اصل تکلیف ← براءت

ب - اما استصحاب وجوب مقدّم است.



اشکال:

در موضوعیه:

تکلیف به معنای جعل ← همیشه معلوم
تکلیف به معنای مجعول ← گاهی مشکوک

جواب درست:

مقدمه: تکلیف مقید به قید = فعلیت تکلیف منوط به تحقق قید

۱ - شک در اصل وجود قید

← شک در اصل تکلیف

۲ - علم به وجود قید در یک فرد + شک در وجود آن در فرد دیگر :

در فرض شمولیت حکم نسبت به افراد ← شک در اصل تکلیف

در فرض بدلیت حکم نسبت به افراد ← شک در مکلف به

۳ - علم به اصل تکلیف + شک در تحقق متعلق امر

← شک در مکلف به



۴ - علم به اصل تکلیف + شک در وجود مُسقط

مسقط = آنچه که شارع عدم آن را در تکلیف اخذ کرده باشد.

دو نوع:

۱ - ۴ - اخذ عدم آن در حدوث تکلیف

← شک در اصل تکلیف

۲ - ۴ - اخذ عدم آن در بقاء تکلیف:

مشهور: ← شک در مکلف به (← صورت ۳)

مصنّف:

الف - فی نفسه ← شک در اصل تکلیف ← براءت

ب - اما استصحاب وجوب مقدّم است.



۳- براءت از استحباب

قدر متیقن = شک در الزام

شک در استحباب یا کراهت؟

مشهور: جاری نیست.

دلیل: مفاد ادله براءت =

۱- **ایمنی از عقاب** ← قطع به عدم عقاب

۲- **رفع غیر معلوم** ← لغو است؛ زیرا مقصود؟

۱- ۲- اثبات ترخیص در مخالفت ← مقطوع الثبوت

۲- ۲- اثبات عدم رجحان احتیاط ← مقطوع البطلان



قاعده منجزیت علم اجمالی

← شک مقرون به علم اجمالی

۱- به لحاظ حکم عقلی:

قطعاً منجز است اما تا چه میزان؟

۱- واقع ← علم به هو مرآة منجز است.

۲- هر دو طرف ← نسبت علم به دو طرف مساوی است.



۳ - **جامع** ← علم منجّز معلوم (جامع) است. ← **صحیح:**

بنا بر مسلک قبح عقاب:

به مقدار جامع قبح عقاب جاری نیست. ← حرمت مخالفت قطعیّه

بنا بر مسلک حقّ الطاعة :

جامع ← علم اجمالی ← حرمت مخالفت قطعیّه

اطراف ← احتمال ← وجوب موافقت قطعیّه



۲ - به لحاظ اصل شرعی:

الف - از حیث امکان:

مشهور: استحاله ترخیص شرعی در تمام اطراف
دلیل:

۱ - ترخیص در مخالفت قطعی = ترخیص در معصیت قبیح

رد: صدق معصیت منوط به این است که:

حکم عقل به منجزیت علم اجمالی معلق بر عدم ترخیص ظاهری نباشد.
و این محل نزاع است.

۲ - ترخیص در همه اطراف ← متضاد با تکلیف معلوم بالاجمال

رد: ترخیص‌ها ظاهری است اما تکلیف واقعی است.



قاعده منجزیت علم اجمالی

← شک مقرون به علم اجمالی

۱- به لحاظ حکم عقلی:

قطعاً منجز است اما تا چه میزان؟

۱- واقع ← علم به هو مرآة منجز است.

۲- هر دو طرف ← نسبت علم به دو طرف مساوی است.



۳ - **جامع** ← علم منجّز معلوم (جامع) است. ← **صحیح:**

بنا بر مسلک قبح عقاب:

به مقدار جامع قبح عقاب جاری نیست. ← حرمت مخالفت قطعیّه

بنا بر مسلک حقّ الطاعة :

جامع ← علم اجمالی ← حرمت مخالفت قطعیّه

اطراف ← احتمال ← وجوب موافقت قطعیّه



۲ - به لحاظ اصل شرعی:

الف - از حیث امکان:

مشهور: استحاله ترخیص شرعی در تمام اطراف
دلیل:

۱ - ترخیص در مخالفت قطعی = ترخیص در معصیت قبیح

رد: صدق معصیت منوط به این است که:

حکم عقل به منجزیت علم اجمالی معلق بر عدم ترخیص ظاهری نباشد.
و این محل نزاع است.

۲ - ترخیص در همه اطراف ← متضاد با تکلیف معلوم بالاجمال

رد: ترخیص‌ها ظاهری است اما تکلیف واقعی است.



ب - از حیث وقوع

آیا حدیث رفع فی نفسہ شامل همه اطراف است؟

۱ - بنا بر قاعده نظریه مشهور:

جاری نیست؛ زیرا:

الف - در هر دو طرف ← ترخیص در مخالفت قطعی

ب - در یک طرف فقط ← ترجیح بلا مرجح

پس ← حکم عقل:

مسلك حق الطاعة ← احتیاط در تمام اطراف = وجوب موافقت قطعی

قاعده قبح عقاب ← برائت در غیر جامع = حرمت مخالفت قطعی



۲ - بنا بر مختار مصنف:

جاری نیست؛ زیرا:

الف - در هر دو طرف:

۱ - ← بر خلاف ارتکاز عقلاء

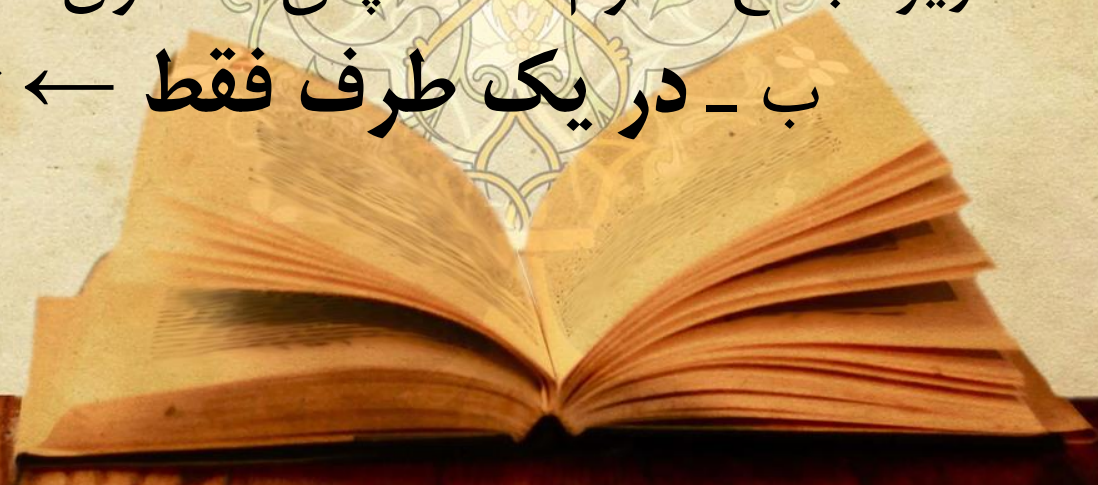
زیرا غالباً نزد عقلاء اغراض ترخیصی اهمّ از تکلیفی نیست.

پس ارتکاز عقلاء = قرینه لبّی متصل بر تقیید اطلاق حدیث رفع

۲ - ← **بر خلاف آیه نفی تعذیب**

زیرا جامع معلوم است، پس مشمول غایت در آیه نفی تعذیب است.

ب - در یک طرف فقط ← ترجیح بلا مرجّح



قواعد شکّ طبق مسلک حقّ طاعت

قاعدهٔ اول: احتیاط عقلی در همهٔ شبهات

قاعدهٔ دوم: براءت شرعی در غیر موارد علم اجمالی

قاعدهٔ سوم: احتیاط در موارد علم اجمالی



قاعده منجزیت علم اجمالی

← شکّ مقرون به علم اجمالی

۱- به لحاظ حکم عقلی:

قطعاً منجز است اما تا چه میزان؟

۱- واقع ← علم به هو مرآة منجز است.

۲- هر دو طرف ← نسبت علم به دو طرف مساوی است.



۳ - **جامع** ← علم منجّز معلوم (جامع) است. ← **صحیح:**

بنا بر مسلک قبح عقاب:

به مقدار جامع قبح عقاب جاری نیست. ← حرمت مخالفت قطعیّه

بنا بر مسلک حقّ الطاعة :

جامع ← علم اجمالی ← حرمت مخالفت قطعیّه

اطراف ← احتمال ← وجوب موافقت قطعیّه



۲ - به لحاظ اصل شرعی:

الف - از حیث امکان:

مشهور: استحاله ترخیص شرعی در تمام اطراف
دلیل:

۱ - ترخیص در مخالفت قطعی = ترخیص در معصیت قبیح

رد: صدق معصیت منوط به این است که:

حکم عقل به منجزیت علم اجمالی معلق بر عدم ترخیص ظاهری نباشد.
و این محل نزاع است.

۲ - ترخیص در همه اطراف ← متضاد با تکلیف معلوم بالاجمال

رد: ترخیص‌ها ظاهری است اما تکلیف واقعی است.



ب - از حیث وقوع

آیا حدیث رفع فی نفسہ شامل همه اطراف است؟

۱ - بنا بر قاعده نظریه مشهور:

جاری نیست؛ زیرا:

الف - در هر دو طرف ← ترخیص در مخالفت قطعی

ب - در یک طرف فقط ← ترجیح بلا مرجح

پس ← حکم عقل:

مسلك حق الطاعة ← احتیاط در تمام اطراف = وجوب موافقت قطعی

قاعده قبح عقاب ← برائت در غیر جامع = حرمت مخالفت قطعی



۲ - بنا بر مختار مصنف:

جاری نیست؛ زیرا:

الف - در هر دو طرف:

۱ - ← بر خلاف ارتکاز عقلاء

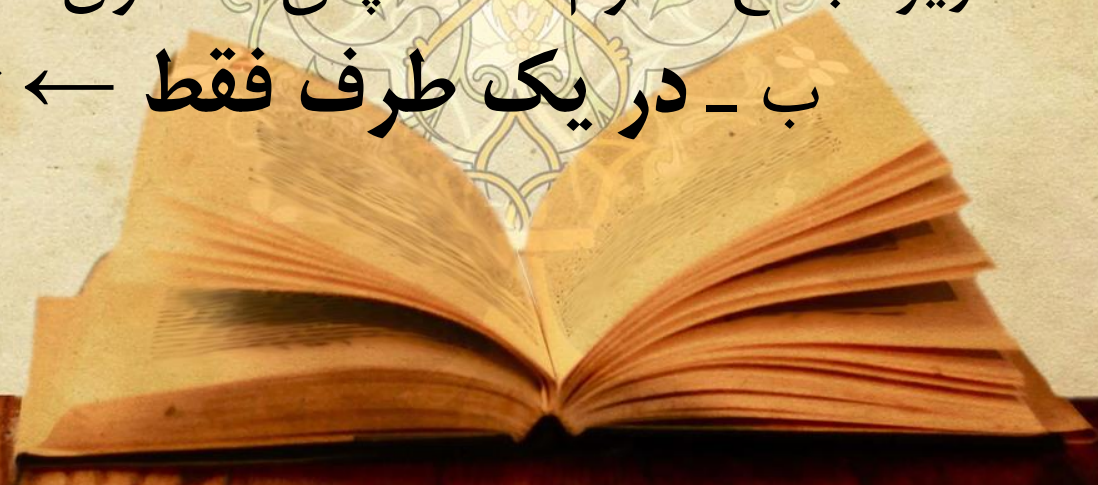
زیرا غالباً نزد عقلاء اغراض ترخیصی اهمّ از تکلیفی نیست.

پس ارتکاز عقلاء = قرینه لبّی متصل بر تقیید اطلاق حدیث رفع

۲ - ← **بر خلاف آیه نفی تعذیب**

زیرا جامع معلوم است، پس مشمول غایت در آیه نفی تعذیب است.

ب - در یک طرف فقط ← ترجیح بلا مرجّح



قواعد شکّ طبق مسلک حقّ طاعت

قاعدهٔ اول: احتیاط عقلی در همهٔ شبهات

قاعدهٔ دوم: براءت شرعی در غیر موارد علم اجمالی

قاعدهٔ سوم: احتیاط در موارد علم اجمالی



ارکان منجزیت علم اجمالی

۱ - علم به جامع تکلیف

و الا: شک بدوی

۲ - عدم سرایت علم به افراد

و الا: علم تفصیلی

۳ - صلاحیت هر طرف برای اصل مؤمن

و الا: جریان در طرف صالح بدون معارضه

۴ - جریان اصل مؤمن در همه اطراف = ترخیص در مخالفت قطعی

و الا: جریان در همه طرف



اختلال رکن اوّل:

- ۱ - کشف خطا یا حصول شکّ در علم
- ۲ - تحقّق مسقط تکلیف در یک طرف
- ۳ - اتیان اتّفاقی مکلف یکی از اطراف را قبل از علم اجمالی

اختلال رکن دوم:

- ۱ - انحلال علم اجمالی به تفصیلی
- ۲ - انحلال علم اجمالی کبیر به صغیر به دو شرط:
 - ۱ - ۲ - اطراف دومی داخل در اطراف اوّلی باشد.
 - ۲ - ۲ - تعداد معلوم بالا جمال در دومی کمتر از اوّلی نباشد.



ارکان منجزیت علم اجمالی

۱ - علم به جامع تکلیف

و الا: شک بدوی

۲ - عدم سرایت علم به افراد

و الا: علم تفصیلی

۳ - صلاحیت هر طرف برای اصل مؤمن

و الا: جریان در طرف صالح بدون معارضه

۴ - جریان اصل مؤمن در همه اطراف = ترخیص در مخالفت قطعی

و الا: جریان در همه طرف



اختلال رکن اوّل:

- ۱ - کشف خطا یا حصول شکّ در علم
- ۲ - تحقّق مسقط تکلیف در یک طرف
- ۳ - اتیان اتّفاقی مکلف یکی از اطراف را قبل از علم اجمالی

اختلال رکن دوم:

- ۱ - انحلال علم اجمالی به تفصیلی
- ۲ - انحلال علم اجمالی کبیر به صغیر به دو شرط:
 - ۱ - ۲ - اطراف دومی داخل در اطراف اوّلی باشد.
 - ۲ - ۲ - تعداد معلوم بالا جمال در دومی کمتر از اوّلی نباشد.



اختلال رکن سوم:

- ۱ - تنجّز یک طرف به غیر علم اجمالی ← **انحلال حکمی**
- ۲ - خروج یکی طرف از محلّ ابتلاء مکلف

اختلال رکن چهارم:

- ۱ - دوران بین محذورین
- ۲ - شبهه غیر محصوره



دوران بین اقل و اکثر

موارد مشکوک بین برائت شرعی و منجزیت علم اجمالی:

۱ - دوران اجزاء واجب بین اقل و اکثر

$\neq$ علم اجمالی

زیرا: علم اجمالی $\leftarrow$ متباینین

اکثر $>$ اقل

$\leftarrow$ علم تفصیلی به وجوب اقل و شک بدوی در وجوب زائد بر آن



اشکال:

محل نزاع ← دوران بین اقل^۳ مطلق و اقل^۳ مقید به زائد و اطلاق و تقید **متباین** است.

جواب:

معیار علم اجمالی منجز = تباین در مقدار واجب

مقدار واجب در محل نزاع: یا اقل^۳ یا اقل^۳ + زائد

زیرا: وجوب اقل^۳ مطلق $\neq$ وجوب اقل^۳ + وجوب اطلاق

چرا که: اطلاق = کیفیت لحاظی غیر قابل وجوب



دوران بین اقل و اکثر

موارد مشکوک بین برائت شرعی و منجزیت علم اجمالی:

۱ - دوران اجزاء واجب بین اقل و اکثر

$\neq$ علم اجمالی

زیرا: علم اجمالی $\leftarrow$ متباینین

اکثر $>$ اقل

$\leftarrow$ علم تفصیلی به وجوب اقل و شک بدوی در وجوب زائد بر آن



اشکال:

محل نزاع ← دوران بین اقل^۳ مطلق و اقل^۳ مقید به زائد و اطلاق و تقید **متباین** است.

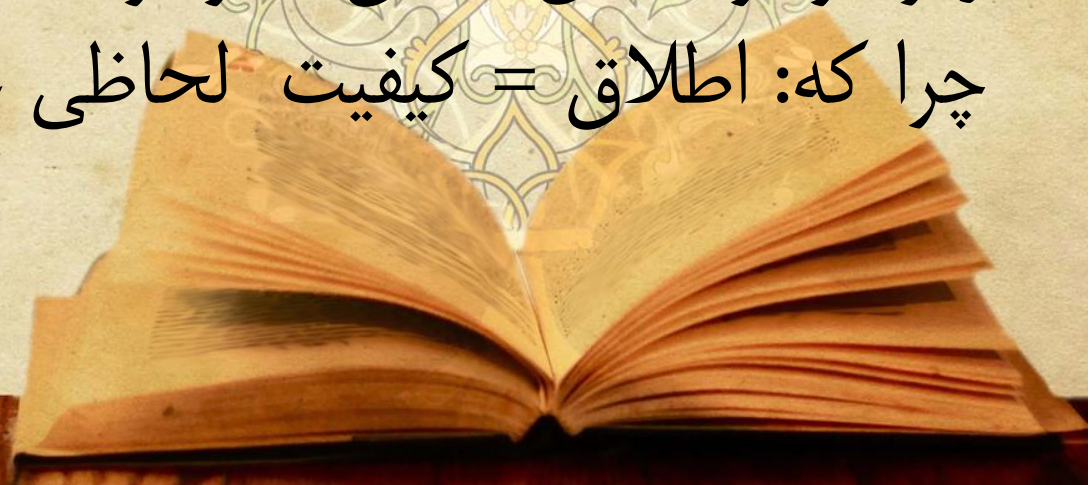
جواب:

معیار علم اجمالی منجز = تباین در مقدار واجب

مقدار واجب در محل نزاع: یا اقل^۳ یا اقل^۳ + زائد

زیرا: وجوب اقل^۳ مطلق $\neq$ وجوب اقل^۳ + وجوب اطلاق

چرا که: اطلاق = کیفیت لحاظی غیر قابل وجوب



۲- شک در اطلاق جزئیت

مجرای برائت:

۱- شک در اصل جزئیت

۲- شک در شمول جزء نسبت به حالت خاص، بعد از علم به جزئیت
اما شک در شمول جزء نسبت به حالت نسیان آن؟

ق ۱: برائت

زیرا: ← دوران وظیفه ناسی بین اقل (بدون جزء) و اکثر (با جزء)

← برائت



ق ۲: اشتغال

زیرا: دوران بین اقل و اکثر یعنی وجود دو احتمال:

۱ - اختصاص ناسی به امر به اقل

۲ - ناسی و متذکر هر دو مشمول امر به اکثر

احتمال اوّل معقول نیست؛ زیرا ناسی ملتفت به حالت نسیان خود نیست، پس اختصاص امر به او ممکن نیست.
پس ناسی هم مشمول امر به اکثر است.

نهایت شک می‌کنیم: آیا اتیان اقل از سوی ناسی مسقط امر به اکثر است؟

پاسخ: ← شک در مسقط ← **اشتغال**



دوران بین اقل و اکثر

موارد مشکوک بین برائت شرعی و منجزیت علم اجمالی:

۱ - دوران اجزاء واجب بین اقل و اکثر

$\neq$ علم اجمالی

زیرا: علم اجمالی $\leftarrow$ متباینین

اکثر $>$ اقل

$\leftarrow$ علم تفصیلی به وجوب اقل و شک بدوی در وجوب زائد بر آن



اشکال:

محل نزاع ← دوران بین اقل^۳ مطلق و اقل^۳ مقید به زائد و اطلاق و تقید **متباین** است.

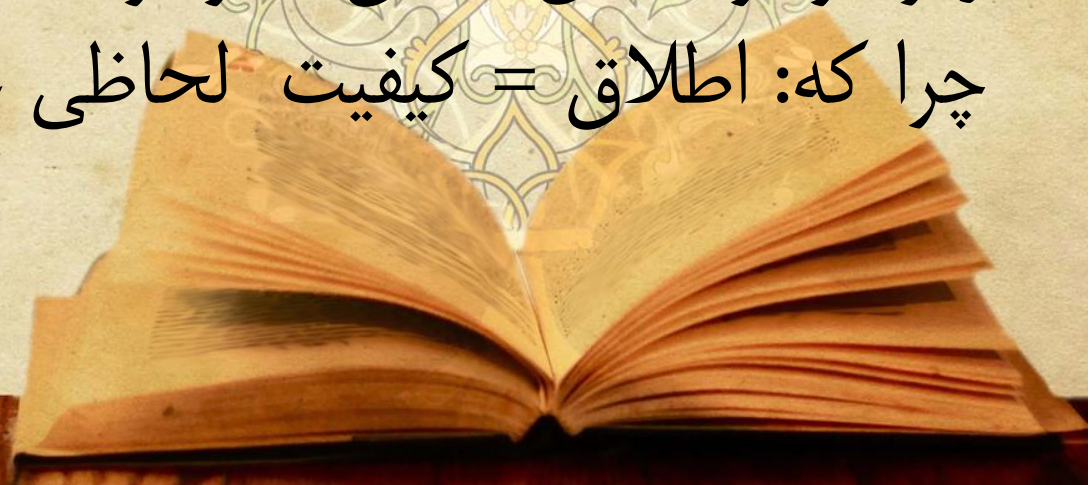
جواب:

معیار علم اجمالی منجز = تباین در مقدار واجب

مقدار واجب در محل نزاع: یا اقل^۳ یا اقل^۳ + زائد

زیرا: وجوب اقل^۳ مطلق $\neq$ وجوب اقل^۳ + وجوب اطلاق

چرا که: اطلاق = کیفیت لحاظی غیر قابل وجوب



۲- شک در اطلاق جزئیت

مجرای برائت:

۱- شک در اصل جزئیت

۲- شک در شمول جزء نسبت به حالت خاص، بعد از علم به جزئیت
اما شک در شمول جزء نسبت به حالت نسیان آن؟

ق ۱: برائت

زیرا: ← دوران وظیفه ناسی بین اقل (بدون جزء) و اکثر (با جزء)

← برائت



ق ۲: اشتغال

زیرا: دوران بین اقل و اکثر یعنی وجود دو احتمال:

۱ - اختصاص ناسی به امر به اقل

۲ - ناسی و متذکر هر دو مشمول امر به اکثر

احتمال اوّل معقول نیست؛ زیرا ناسی ملتفت به حالت نسیان خود نیست، پس اختصاص امر به او ممکن نیست.
پس ناسی هم مشمول امر به اکثر است.

نهایت شک می‌کنیم: آیا اتیان اقل از سوی ناسی مسقط امر به اکثر است؟

پاسخ: ← شک در مسقط ← **اشتغال**



۳- شک در شرطیت

ق ۱: ← مجرای برائت

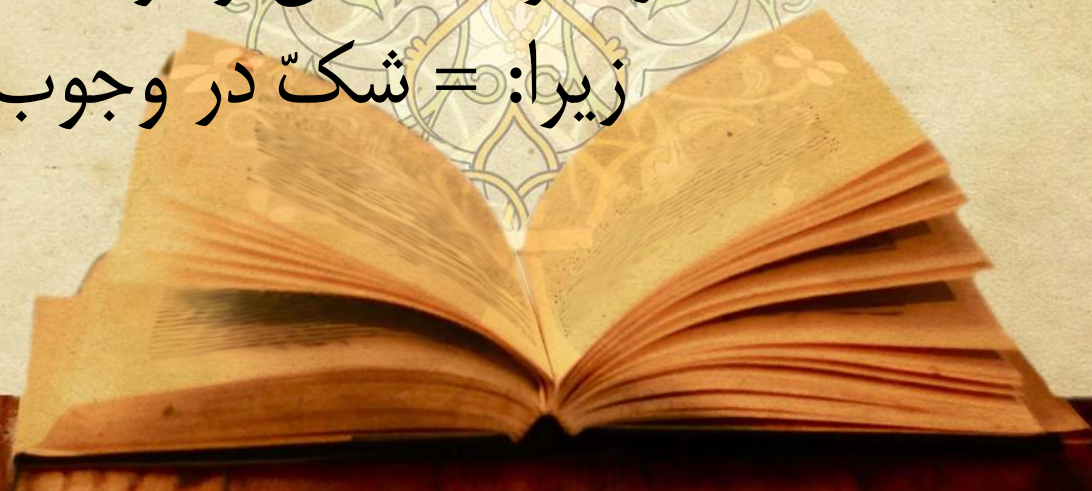
زیرا: شک در شرط واجب = علم به وجوب فعل + شک در وجوب تقید

← دروان بین اقل و اکثر ← برائت

ق ۲: تفصیل:

۱- شک در شرط متعلق وجوب ← برائت

زیرا: = شک در وجوب تقید



۲ - شرط موضوع وجوب ← احتیاط
زیرا: $\neq$ شک در وجوب تقید (بلکه گاهی خارج از اختیار)
ردّ ق ۲:

تقید موضوع به قید = تقید متعلّق به قید
زیرا: موضوع = متعلّق متعلّق
← همیشه تحت اختیار



۳- شک در شرطیت

ق ۱: ← مجرای برائت

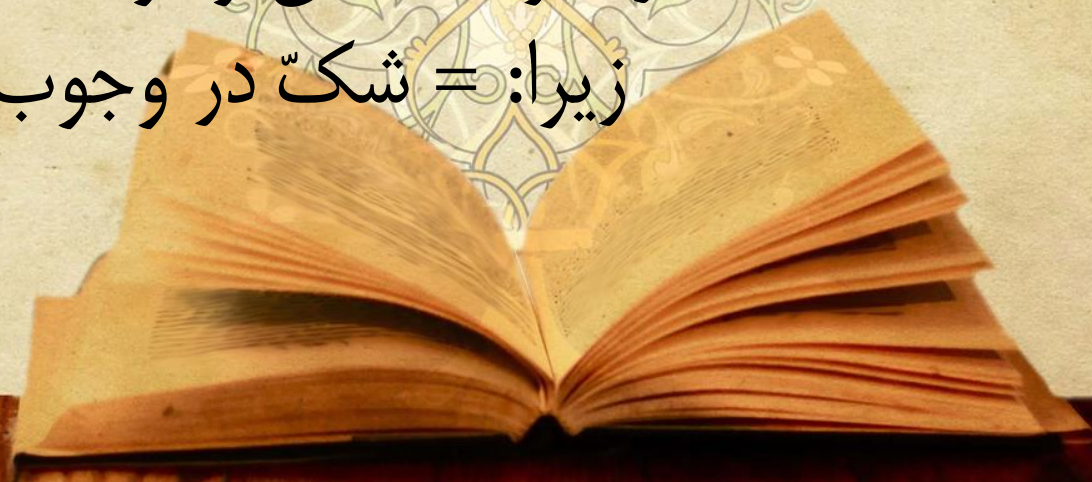
زیرا: شک در شرط واجب = علم به وجوب فعل + شک در وجوب تقید

← دروان بین اقل و اکثر ← برائت

ق ۲: تفصیل:

۱- شک در شرط متعلق وجوب ← برائت

زیرا: = شک در وجوب تقید



۲ - شرط موضوع وجوب ← احتیاط
زیرا: $\neq$ شک در وجوب تقید (بلکه گاهی خارج از اختیار)
ردّ ق ۲:

تقید موضوع به قید = تقید متعلّق به قید
زیرا: موضوع = متعلّق متعلّق
← همیشه تحت اختیار



۴ - دوران بین تعیین و تخییر

۱ - ۴ - دوران واجب بین تعیین و تخییر عقلی

۲ - ۴ - دوران واجب بین تعیین و تخییر شرعی

علم اجمالی به لحاظ تعدّد عنوان متعلّق وجود دارد
اماّ به جهت فقدان رکن سوم منجز نیست.



دلیل:

برائت در وجوب تخییری جاری نیست؛ زیرا غرض از آن:

۱ - اثبات جواز مخالفت با وجوب تخییری ← **ترخیص**
در مخالفت قطعی

۲ - اثبات عدم عقاب از جهت وجوب تخییری ← **فاقد**
ثمره عملی



استصحاب

تعریف:

«حکم (ظاهری) به بقاء آنچه بود»

محل نزاع:

- ماهیت: اماره یا اصل؟

- دلیل: عقل یا سیره عقلاء یا نقل؟



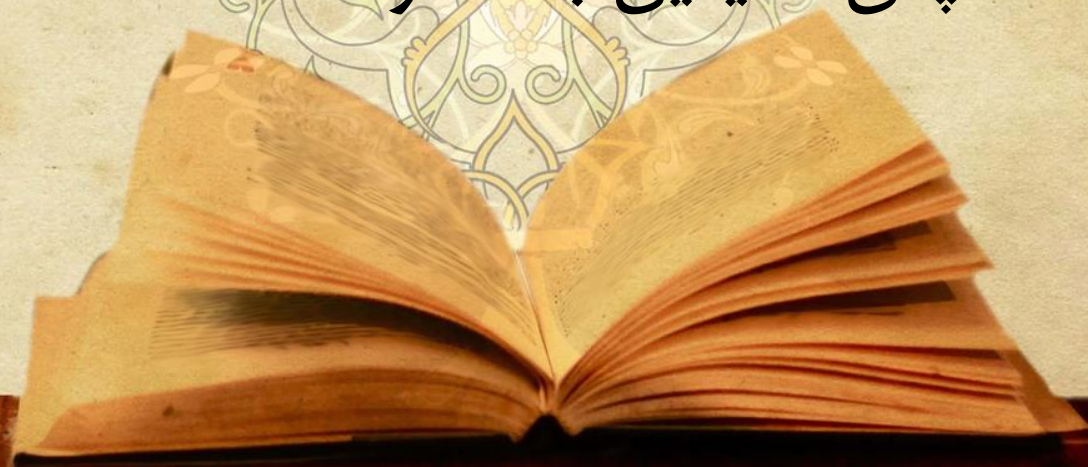
اشکال:

برای استصحاب، تعریف جامع مطابق با تمام مبانی ممکن نیست.

مثلاً: تعریف فوق مناسب با اصل است؛

زیرا: استصحاب به عنوان اماره حکم نیست بلکه کاشف از حکم است

پس = یقین به حدوث



جواب ۱:

استصحاب به عنوان اماره = خود حدوث
زیرا: حادث غالباً باقی است.

جواب ۲:

در اماره استصحاب هم حکم ظاهری به بقاء جعل شده،
نهایتاً به جهت کاشفیت «یقین به حدوث»



۳- شک در شرطیت

ق ۱: ← مجرای برائت

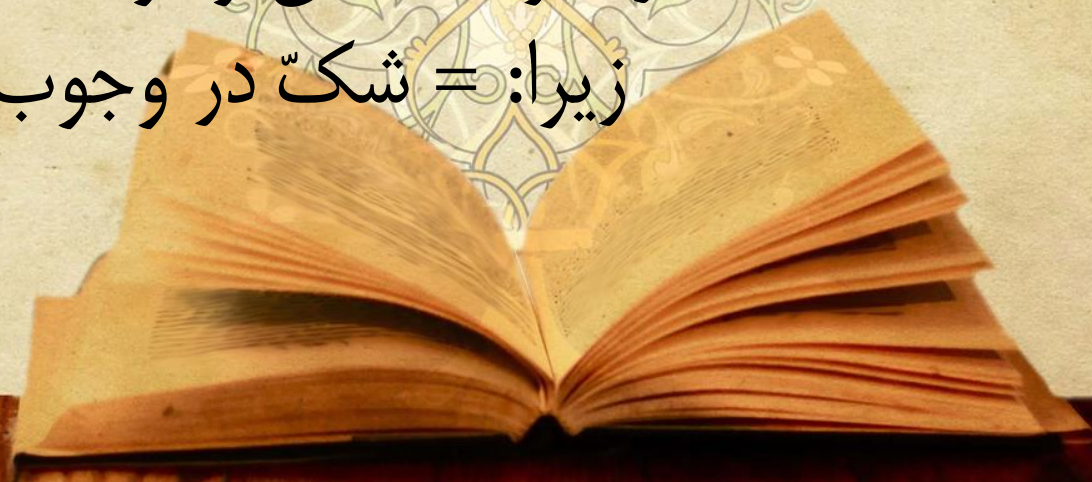
زیرا: شک در شرط واجب = علم به وجوب فعل + شک در وجوب تقید

← دروان بین اقل و اکثر ← برائت

ق ۲: تفصیل:

۱- شک در شرط متعلق وجوب ← برائت

زیرا: = شک در وجوب تقید



۲ - شرط موضوع وجوب ← احتیاط
زیرا: $\neq$ شک در وجوب تقید (بلکه گاهی خارج از اختیار)
ردّ ق ۲:

تقید موضوع به قید = تقید متعلّق به قید
زیرا: موضوع = متعلّق متعلّق
← همیشه تحت اختیار



۴ - دوران بین تعیین و تخییر

۱ - ۴ - دوران واجب بین تعیین و تخییر عقلی

۲ - ۴ - دوران واجب بین تعیین و تخییر شرعی

علم اجمالی به لحاظ تعدّد عنوان متعلّق وجود دارد
امّا به جهت فقدان رکن سوم منجز نیست.



دلیل:

برائت در وجوب تخییری جاری نیست؛ زیرا غرض از آن:

۱ - اثبات جواز مخالفت با وجوب تخییری ← **ترخیص**
در مخالفت قطعی

۲ - اثبات عدم عقاب از جهت وجوب تخییری ← **فاقد**
ثمره عملی



استصحاب

تعریف:

«حکم (ظاهری) به بقاء آنچه بود»

محل نزاع:

- ماهیت: اماره یا اصل؟

- دلیل: عقل یا سیره عقلاء یا نقل؟



اشکال:

برای استصحاب، تعریف جامع مطابق با تمام مبانی ممکن نیست.

مثلاً: تعریف فوق مناسب با اصل است؛

زیرا: استصحاب به عنوان اماره حکم نیست بلکه کاشف از حکم است

پس = یقین به حدوث



جواب ۱:

استصحاب به عنوان اماره = خود حدوث
زیرا: حادث غالباً باقی است.

جواب ۲:

در اماره استصحاب هم حکم ظاهری به بقاء جعل شده،
نهایتاً به جهت کاشفیت «یقین به حدوث»

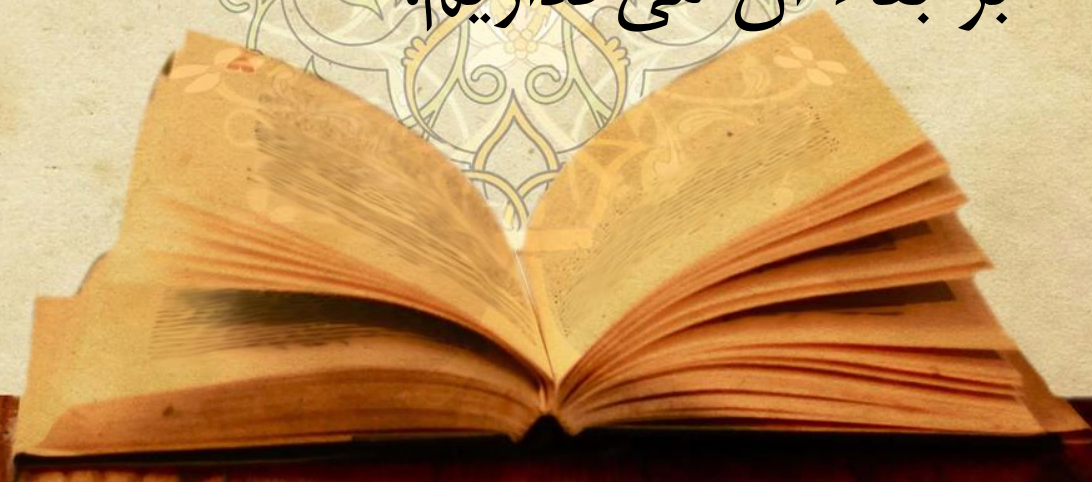


جواب ۳:

امکان تعریف جامع:

استصحاب = **مراجعه به حالت سابقه** (یقین به حدوث) **در وقت شک در بقاء**

اگر **اماره** باشد: یقین به حدوث شیء کاشف بقاء آن است
اگر **اصل** باشد: بر مبنای یقین به حدوث شیء، عملاً بناء بر بقاء آن می گذاریم.



فرق استصحاب و قواعد مشابهه

قاعده یقین:

حکم به بقاء یقین (نه متیقن) در وقت شک در بقاء آن

فرق اول:

استصحاب = متعلق یقین و شک ذاتاً یکی، امّا زماناً دو تا است.

قاعده یقین = متعلق یقین و شک ذاتاً و زماناً یکی است.

لذا: شک در قاعده یقین = شک ساری = ناقض تکوینی یقین



فرق دوم:

مجرای **قاعده یقین** ← دائماً شک در بقاء

مجرای **استصحاب** ← غالباً شک در بقاء

مثال:

- یقین به حدوث شیء

- شک در زمان حدوث شیء: ساعت اوّل یا دوم؟

- شک در ارتفاع شیء در ساعت دوم



قاعده مقتضی و مانع

حکم به ترتب اثر در وقت یقین به وجود مقتضی و شک
در وجود مانع

فرق:

استصحاب = متعلق یقین و شک ذاتاً یکی است.

قاعده مقتضی و مانع = متعلق یقین و شک ذاتاً دو تا
است.



فرق بین سه قاعده

در هر سه کشف وجود دارد و مبنای آن، «غلبه» است، امّا در هر کدام متفاوت است.

در **استصحاب** ← حادث غالباً باقی است.

در **قاعده یقین** ← یقین غالباً خطا نیست.

در **مقتضی و مانع** ← مقتضی غالباً مؤثر است.



ادله استصحاب

استدلال اول

صغری: یقین به حدوث حالت سابقه، موجب ظنّ به بقاء آن است.

کبری: ظنّ به بقاء حجّت است.

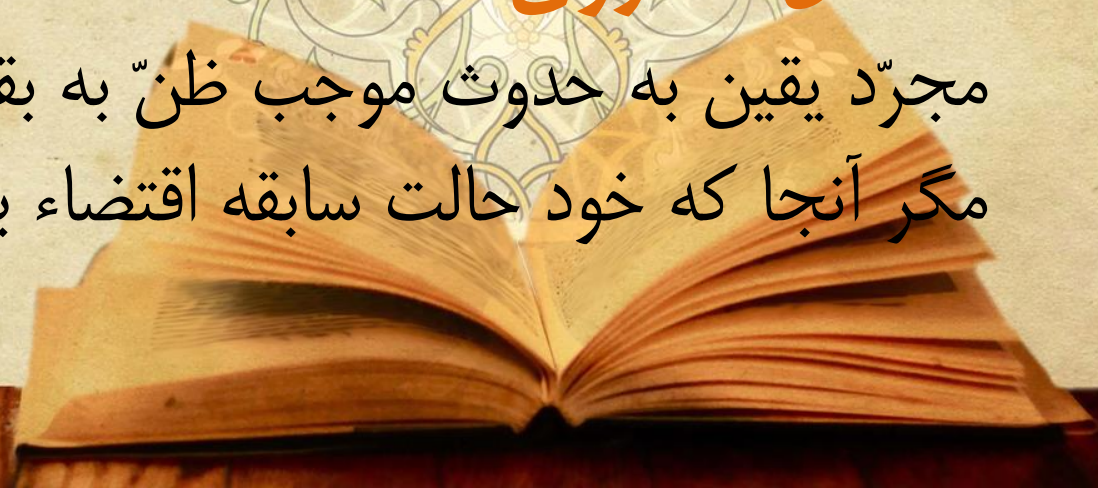
اشکال کبروی:

دلیلی بر حجّیت ظنّ به بقاء نیست.

اشکال صغروی:

مجرّد یقین به حدوث موجب ظنّ به بقاء نیست.

مگر آنجا که خود حالت سابقه اقتضاء بقاء و استمرار داشته باشد.



ردّ اشکال صغروی:

سیرهٔ عقلاء بر استصحاب = حالت سابقه **کاشف** ظنی از بقاء است.

زیرا سیرهٔ عقلاء مبتنی بر امارات ظنی **کاشف** است.

پاسخ از ردّ:

ممکن است سیره به جهت **انس** به حالت سابقه باشد.
لذا گفته‌اند: در **حیوانات** هم استصحاب هست.



استدلال دوم

سیره عقلاء بر بقاء حالت سابقه

اشکال ۱:

چنین سیره‌ای ثابت نیست.

اشکال ۲:

بر فرض ثبوت، سه احتمال در انگیزه آن:

۱ - حجّیت تعبدی حالت سابقه نزد عقلاء

۲ - اطمینان عقلاء به بقاء

۳ - غفلت عقلاء از زوال حالت سابقه بر اثر عادت به آن

استدلال مبتنی بر احتمال اوّل است، امّا راهی برای نفی دو احتمال دیگر نیست.

استدلال سوم

اخبار: صحیحہ زراره

جهت اول:

توضیح مقصود از: «وَالَا فَإِنَّهُ عَلَى يَقِينٍ مِنْ وَضُوئِهِ وَلَا يَنْقُضُ الْيَقِينَ بِالشَّكِّ»
نقطهٔ اول:

اشکال: در استصحاب شک ناقض یقین نیست امّا در روایت ناقض شمرده شد.

جواب: از نگاه تسامحی عرف: شک ناقض یقین است، و لو متعلق آن دو زماناً متفاوت باشد.



ادله استصحاب

استدلال اول

صغری: یقین به حدوث حالت سابقه، موجب ظنّ به بقاء آن است.

کبری: ظنّ به بقاء حجّت است.

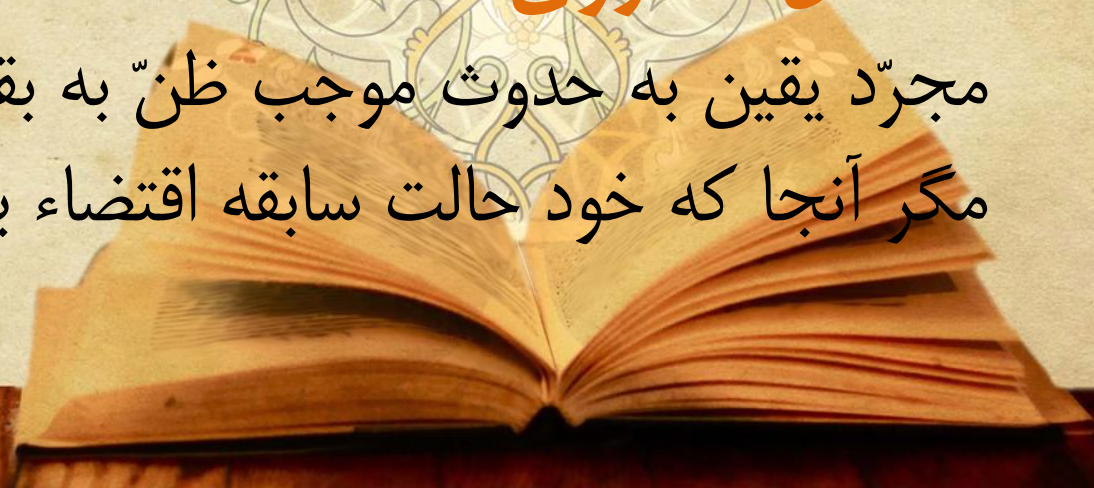
اشکال کبروی:

دلیلی بر حجّت ظنّ به بقاء نیست.

اشکال صغروی:

مجرد یقین به حدوث موجب ظنّ به بقاء نیست.

مگر آنجا که خود حالت سابقه اقتضاء بقاء و استمرار داشته باشد.



ردّ اشکال صغروی:

سیرهٔ عقلاء بر استصحاب = حالت سابقه **کاشف** ظنی از بقاء است.

زیرا سیرهٔ عقلاء مبتنی بر امارات ظنی **کاشف** است.

پاسخ از ردّ:

ممکن است سیره به جهت **انس** به حالت سابقه باشد.
لذا گفته‌اند: در **حیوانات** هم استصحاب هست.



استدلال دوم

سیره عقلاء بر بقاء حالت سابقه

اشکال ۱:

چنین سیره‌ای ثابت نیست.

اشکال ۲:

بر فرض ثبوت، سه احتمال در انگیزه آن:

۱ - حجّیت تعبدی حالت سابقه نزد عقلاء

۲ - اطمینان عقلاء به بقاء

۳ - غفلت عقلاء از زوال حالت سابقه بر اثر عادت به آن

استدلال مبتنی بر احتمال اوّل است، امّا راهی برای نفی دو احتمال دیگر نیست.

استدلال سوم

اخبار: صحیحہ زراره

جهت اول:

توضیح مقصود از: «وَالَا فَإِنَّهُ عَلَى يَقِينٍ مِنْ وَضُوئِهِ وَلَا يَنْقُضُ الْيَقِينَ بِالشَّكِّ»
نقطه اول:

اشکال: در استصحاب شک ناقض یقین نیست امّا در روایت ناقض شمرده شد.

جواب: از نگاه تسامحی عرف: شک ناقض یقین است، و لو متعلق آن دو زماناً متفاوت باشد.



نقطه دوم:

در عبارت: «وَالَا فَإِنَّهُ عَلَىٰ يَقِينٍ مِنْ وَضُوئِهِ وَلَا يَنْقُضُ
الْيَقِينَ بِالشَّكِّ»

«الا» = «إن» شرطیه + «لا» نافیّه

شرط ← «لا یستیقن أنّه قد نام»
جزاء؟

۱ - مقدّر: «فَلَا يَجِبُ عَلَيْهِ الْوُضُوءُ»

«فَإِنَّهُ عَلَىٰ يَقِينٍ...» ← علّت جزاء



اشکال:

۱ - مستلزم تقدیر مخالف اصل

۲ - مستلزم تکرار

جواب:

۱ - تقدیر اگر با قرینه (لا) باشد، خلاف اصل نیست.

۲ - تکرار مطلب در قالب لفظ مقدّر، حقیقتاً تکرار نیست.



۲ - «فائنه علی یقین من وضوئه» اشکال:

فقدان ارتباط بین شرط و جزاء:
«إن لا یستیقن أنه قد نام فائنه علی یقین من وضوئه»
زیرا در هر صورت:
یقین به حدوث وضوء هست.
یقین به بقاء وضوء نیست.



جواب:

حمل «فإنه على يقين من وضوئه» بر انشاء يقين تعبدي:
«إن لا يستيقن أنه قد نام فيجب عليه أن يبنى تعبدًا على اليقين
ببقاء الوضوء»

اشكال:

ظاهر جمله خبری ← اخبار

۳ - «ولا ينقض اليقين بالشك»

«فإنه على يقين من وضوئه» ← مقدمه جزاء یا مکمل شرط



اشکال:

نه «واو» با جزاء تناسب دارد،
و نه «فاء» با شرط و مکمل شرط.

نتیجه:

اقوی ← ۱

تکمله:

«فإنه علی یقین من وضوئه» ← ظهور در یقین فعلی ← حمل
بر یقین تعبّدی

زیرا: شکّ در نوم = انقضاء یقین واقعی به وضوء



اشکال:

بعد از شکّ در نوم هم:
یقین واقعی به حدوث وضوء فعلی است.

جواب:

قبلاً گفته شد:

حیثیت زمان (حدوث و بقاء) به دید تسامحی عرف ساقط
است،

و الا اسناد نقض به شکّ صحیح نیست.



اشکال:

ظهور جمله در اخبار اقوا از ظهور آن در فعلیت یقین است.
پس ظهور اوّل قرینه بر عدم ظهور دوم است.

جهت دوم

مفاد صحیحه = قاعده مقتضی و مانع
یقین به مقتضی (طهارت) و شک در مانع (نوم)
مفاد صحیحه $\neq$ استصحاب
زیرا: وضوء = عمل خاص ← غیر قابل بقاء



اشکال ۱:

وضوء در اینجا = طهارت
قرینه:

۱ - «ینام وهو علی وضوء»

۲ - نوم ← ناقض وضوء

اشکال ۲:

«ولا ینقض الیقین بالشک» ← ظهور وحدت متعلق یقین و
شک ← استصحاب



جهت سوم

اشکال:

مفاد صحیحہ استصحاب خاصّ وضوء است.

زیرا: دو احتمال در لام «الیقین»:

۱ - عہد ذکری (یقین من وضوئہ) ← خاصّ وضوء

۲ - جنس ← عامّ

تردید = عدم عمومیت



جواب ۱:

ظاهر جمله = تعلیل به امر آشنا برای عقلاء
ذهنیت = عقلاء استصحاب عام

جواب ۲:

عهد ذکری منافاتی با عمومیت استصحاب ندارد.

زیرا: «من وضوئه» $\neq$ قید «یقین»

به دلیل عدم تعدی «یقین» با «من»

بلکه:

= قید «کائن» مقدّر:

«فإنه کائن من ناحية الوضوء علی یقین»



ارکان استصحاب

۱ - یقین به حدوث

مأخوذ از «ولا تنقض اليقين أبداً بالشك»

اشکال:

= عدم کفایت اماره بر حدوث برای استصحاب



جواب ۱:

یقین ← قطع موضوعی در استصحاب
اماره ← جایگزین قطع موضوعی

جواب ۲:

انکار رکنیت یقین:

زیرا: «یقین» در صحیحه ← فاقد موضوعیت
بلکه: = طریق مکلف به حدوث



ارکان استصحاب

۱ - یقین به حدوث

مأخوذ از «ولا تنقض اليقين أبداً بالشك»

اشکال:

= عدم کفایت اماره بر حدوث برای استصحاب



جواب ۱:

یقین ← قطع موضوعی در استصحاب
اماره ← جایگزین قطع موضوعی

جواب ۲:

انکار رکنیت یقین:

زیرا: «یقین» در صحیحه ← فاقد موضوعیت
بلکه: = طریق مکلف به حدوث



۲ - شک در بقاء

مأخوذ از «ولا تنقض اليقين أبداً بالشك»

مراد: شك بالمعنى الأعم

به قرينه حصر ناقض يقين به يقين در حديث

شك تقديري؟

شك در بقاء:

۱ - فعلی ← قدر مسلم

۲ - تقديري = شك مغفول ← محل نزاع



ثمره:

یقین به حدث + غفلت از حدث + اقامه نماز + شکّ در طهارت بعد از فراغ

طبق قاعده فراغ ← **صحیح**

طبق استصحاب جاری در شکّ تقدیری ← **باطل**



ارکان استصحاب

۱ - یقین به حدوث

مأخوذ از «ولا تنقض اليقين أبداً بالشك»

اشکال:

= عدم کفایت اماره بر حدوث برای استصحاب



جواب ۱:

یقین ← قطع موضوعی در استصحاب
اماره ← جایگزین قطع موضوعی

جواب ۲:

انکار رکنیت یقین:

زیرا: «یقین» در صحیحه ← فاقد موضوعیت
بلکه: = طریق مکلف به حدوث



۲ - شک در بقاء

مأخوذ از «ولا تنقض اليقين أبداً بالشك»

مراد: شك بالمعنى الأعم

به قرينه حصر ناقض يقين به يقين در حديث

شك تقديري؟

شك در بقاء:

۱ - فعلی ← قدر مسلم

۲ - تقديري = شك مغفول ← محل نزاع



ثمره:

یقین به حدث + غفلت از حدث + اقامه نماز + شکّ در طهارت بعد از فراغ

طبق قاعده فراغ ← **صحیح**

طبق استصحاب جاری در شکّ تقدیری ← **باطل**



اشکال ۱:

امکان اجراء استصحاب به اعتبار شکّ فعلی بعد از فراغ
جواب:

در موارد مشترک، قاعده فراغ مقدّم بر استصحاب است
اشکال ۲:

قاعده فراغ = اماره عقلائی غلبه التفات در انسان + امضاء شارع
پس در موارد **احتمال التفات** جاری است، در حالی که حسب
فرض: مکلف **علم به غفلت** خود دارد.



۳ - وحدت قضیه متیقنه و مشکوکه

و الا «نقض یقین به شک» صادق نیست.

معیار: وحدت ذاتی، نه زمانی

اشکال:

عدم امکان وحدت در شبهات حکمیه:

مثال: استصحاب نجاست آب متغیر تا وقت زوال تغیر

موضوع قضیه متیقنه ← آب متغیر

موضوع قضیه مشکوکه ← آبی که تغیرش زائل شده



به بیان دیگر:

اگر موضوع حکم با همه قیود باقی باشد ← شک در بقاء حکم نیست
در صورت انتفاء یکی از قیود موضوع ← وحدت ذاتی نیست.

جواب:

معیار وحدت ← **عرف** نه عقل

از دید عرف قیود بر دو قسم است:

۱ - **عارض بر موضوع** (حیثیت تقیدیه): مثل زوال تغییر

۲ - **مقوم موضوع** (حیثیت تعلیلیه): مثل ضیافت

عرفاً زوال اولی موجب تغیر موضوع نیست، امّا زوال دوم هست.



۴ - ترتب اثر عملی بر بقاء حالت سابقه

دو بیان برای این رکن:

۱ - حالت سابقه یا حکم باشد یا موضوع حکم

۲ - قابلیت ترتب اثر عملی (تنجیز یا تعذیر) بر

بقاء حالت سابقه

تفاوت:

طبق بیان اوّل استصحاب در دو موضوع جاری نیست:

۱ - عدم تکلیف

۲ - شرط واجب



صحیح ← بیان دوم

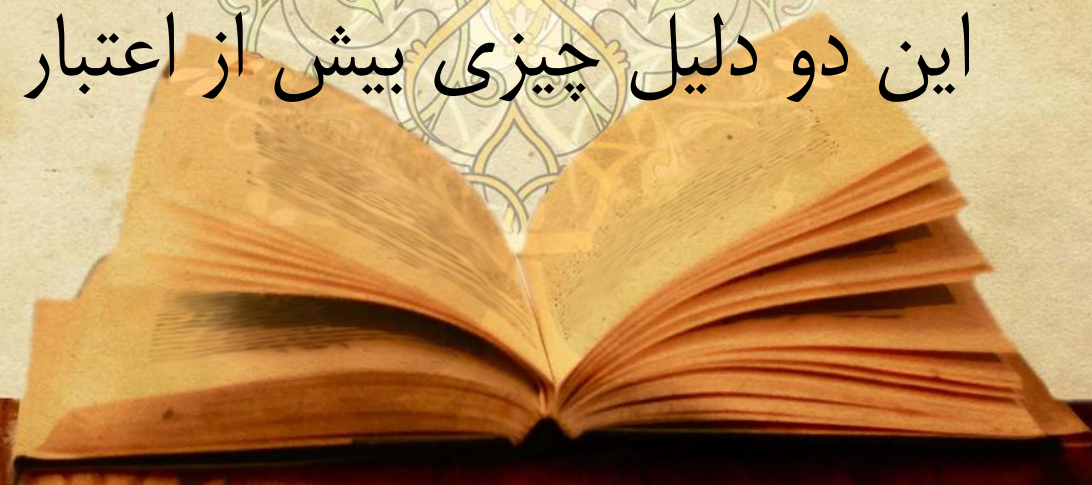
دلیل اوّل:

عَلَّتْ لزوم ترتّب اثر عملی:

۱ - دفع محذور لغویت

۲ - مقصود از نقض، نقض عملی است، پس باید بر حالت سابقه اثر عملی مترتب باشد تا رفع ید از آن، نقض عملی محسوب شود.

این دو دلیل چیزی بیش از اعتبار تنجیز و تعذیر ندارند.



دلیل دوم:

امام ع در طهارت - که شرط واجب است -
استصحاب جاری کرده است.

نکته:

معیار ترتب اثر، **مرحله بقاء** است، نه حدوث
مثل استصحاب کفر پسر به هنگام موت پدر

